



بسم الله الرحمن الرحيم

فصل دوم: ادله حرمت غنا (آیات)

همان‌طور که مستحضر هستید مفهوم غنا به این معنا در قرآن کریم و در کتاب وارد نشده و بیشتر مفهوم حدیثی است تا قرآنی و لذا در هفت، هشت، ده آیه‌ای که در باب غنا مورد استدلال قرار خواهد گرفت در آن آیات هم شما، واژه غنا را ملاحظه نمی‌کنید. آیاتی هم که با این بحث مرتبط باشد، در قالب واژه‌ها و مفاهیم دیگر است؛ بنابراین واژه غنا را در قرآن نداریم. بلکه در احادیث داریم.

۱. سوره حج، آیه ۳۰

اولین آیه، آیه سی سوره حج است که می‌فرماید: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ».

شان نزول آیه

این آیه شریفه که مفصل هم هست، در ضمن آیات مربوط به حج وارد شده و می‌فرماید: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ». در مورد شان نزول آیه گفته شده که وقتی مشرکین حج می‌رفتند از سنت حضرت ابراهیم فاصله گرفته بودند و کعبه محل بت‌ها بود و وقتی هم که می‌خواستند ذبح بکنند در هنگام ذبح نام بت‌ها را به زبان می‌آوردند این تسمیه‌ای که ما داریم آن وقت به نام بت‌ها ذبح می‌کردند.

این آیه در ضمن مباحث حج می‌فرماید «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» از این اوثانی که رجس هست، اجتناب بکنید و از قول زور اجتناب بکنید. مورد قول زور در آیه، یعنی آنچه اسم بت را موقع ذبح می‌بردند. تسمیه به اوثان می‌آوردند. اسم بت‌ها را می‌آوردند. به این آیه شریفه استدلال شده، البته به ضمیمه روایاتی که در ذیل آیه هست. قبلاً راجع به آیه شریفه، بحث کردیم و حدود ده، دوازده نکته ذیل این آیه بیان کردیم. در مورد «فاجتنبوا» و «قول» و «رجس» و «اوثان»، بحث‌های مفصل تفسیری از نگاه تفسیر فقهی داشتیم که نمی‌خواهیم همه آن‌ها را اینجا تکرار بکنیم؛ اما بعضی نکاتش را عرض می‌کنیم.

به همین باب نودونه مراجعه بکنید، جلد سیزده ابواب ما یکتسب به باب نودونه حدیث دو، سه، هشت، نه بیست و بیست‌ویک، ممکن است غیرازاین هم باشد. حدود شش هفت روایت ما در ذیل این آیه شریفه داریم. سؤالات اساسی در این آیه، این است که اگر این روایات نبود، آیا از آیه می‌شد چیزی استفاده کرد یا نه؟ دلیل مستقل است یا نه؟ به مدد و کمک روایات این، دلیل می‌شود؟ سؤال بعدی هم این است که اگر حتماً به کمک



این روایات می‌شود به این استدلال کرد، روایات یک تفسیر دقیقی ارائه می‌دهد یا تأویل یا حقیقت یا مجاز است؟ این‌ها سؤالاتی است که مطرح می‌کنیم.

استدلال به آیه

این آیه شریفه که در سوره حج آیه سی هست در ضمن آیات مربوط به حج وارد شده است و می‌فرماید: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ». اعلام بکن برای اینکه مردم به حج بیایند چه پیاده چه سواره لیشهدوا منافع لهم ویزکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمه الأنعام فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر. ثم لیقضوا تفنهم ویوفوا نذورهم ولیطوفوا بالبیة العتیق. می‌بینید که بحث حج و قربانی و این‌هاست تا اینجا که «ذلک و من یعظم حرمت الله فهو خیر له عند ربّه» تعظیم حرمت‌ها و شعائر الهی را می‌رساند «فهو خیر له عند ربّه و أحلت لكم الأنعام إلا ما یتلی علیکم» انعام بر شما حلال شده، مگر استثنائاتی که برای شما در آیاتی تحریم می‌شود «إلا ما یتلی علیکم».

مرحوم علامه و عده‌ای فرموده‌اند: استمرار دارد. نه اینکه بعد بناست بگوییم، این‌ها حلال شده، مگر آنچه تلاوت شده یا خواهد شد، مگر استثنائاتی که در سوره‌های قبل یا آینده معین خواهد شد.

آخر آیه سی، این است که «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ». چون گفتیم که «و من یعظم حرمت الله فهو خیر له عند ربّه» و تعظیم حرمت‌ها و حریم‌های خدا را تأکید کرده و مترتب بر آن می‌کند که «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ». ترتیب و تفریع این دو دستور بر سابق، از این جهت است که تعظیم «حرمت الله» را مهم شمرده، «فهو خیر له عند ربّه»، فرموده است. بعد می‌فرماید؛ حالا که این «حرمت الله» را باید بزرگ داشت و حفظ کرد، «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ».

این‌طور گفته‌اند که در «الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ»، «من» به معنای بیانیه است. البته معانی دیگری هم گفته‌اند که خیلی جور نیست. «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ» ناپاکی را اجتناب بکنید. مقصود ما از ناپاکی در اینجا اوثان است. ناپاکی و پلیدی که عبارت از بت‌هاست، دور شوید. از سخن باطل هم فاصله بگیرید. سابقاً هم به همین آیه تمسک شده بود، برای سب و کتب ضلال. در اینجا به این آیه استدلال شده برای بحث غنا. منتهی ما قبل از اینکه در باب خود آیه بحث بکنیم - که پنج موضوع را که قبلاً گفته بودیم. آن‌هایی که گفتیم سریع اشاره خواهیم کرد و آن‌هایی که نگفتیم و مرتبط با بحث هست، دقیق‌تر بحث خواهیم کرد. - که آیا این آیه، دلالت مستقل‌های دارد



یا ندارد؟ و چه ارتباطی با بحث غنا دارد؟ به بیان روایاتی که در ذیل آیه هست خواهیم پرداخت. قبل از اینکه ببینیم خود آیه مستقلاً دلالت می‌کند یا نه روایات ذیل آیه را می‌خوانیم و بعد وارد بحث می‌شویم.

بررسی مفهوم غنا

قبل از اینکه وارد روایات بشویم، یک نکته را توجه داشته باشید که آن سؤال مهمی که در ذیل آیه هست، این نکته هست که غنا، بنا بر آنچه مشهور بود و از لغت هم استفاده می‌شد، صفت کیفیت صوت بود و محتوا در آن اصلاً دخالت نداشت و ممکن است اصواتی باشند، بدون اینکه مشتمل بر الفاظ باشد. چه برسد که الفاظش بامعنا باشد و با معنایش قول بشود؛ یعنی غنا صفت برای صوت است؛ که باید چند قید به آن بخورد تا این صوت، قول بشود. وقتی تعبیر جنسی و فصلی می‌کنیم یعنی شبیه جنس و فصل است. قول، صوت است. صوت انسانی؛ یعنی از حنجره صادر می‌شود و از مخارج خاصه حروف هم صادر شده؛ یعنی تولید حرف است. بعد این حروف ترکیب شده و لفظ شده. بعد، این لفظ، مهمل نیست. وضع و معنا دارد. آن وقت قول می‌شود.

چند قید به این صوت می‌خورد تا صوت، قول می‌شود. صوت انسانی که از مخارج حروف صادر شده و لفظ شده و مستعمل شده. این قیود به هم می‌خورد تا قول و کلام و کلمه می‌شود.

پس غنا وصف برای صوت انسانی است؛ یعنی قبل از اینکه به حروف هم برسد، به ترکیب و لفظ و مستعمل برسد، می‌تواند متصف به این بشود. البته قبل از این‌ها هم می‌تواند متصف بشود. ولی باز این وصف مستقیم روی صوت آمده بقیه دخالتی در این وصف و اتصاف به این وصف ندارد.

غنا ویژگی صوت انسانی است که ممکن است بامعنا باشد، بی‌معنا باشد، با حرف باشد، بدون حرف باشد و امثال این. غنا این‌طور چیزی است. ولی در آیه، قول زور دارد. می‌بینیم که قول یعنی صوت انسانی صادر شده از مخارج حروف و ترکیب شده این حروف و معنادار که مستعمل بشود، آن وقت قول بشود. در آیه، زور وصف برای قول است قول، متصف به زور و باطل و مایل عن الحق می‌شود. آیه مربوط به قول است. قول یعنی لفظ معنادار و ظاهرش هم این است که بطلان و میل عن الحق عارض بر معنا و مفاد می‌شود. وقتی می‌گوییم قوی باطل است یعنی محتوایش باطل است و غنا، بطلان یا اشکال یا هر چیزی دارد، در کیفیت صوت است، نه در محتوا. کاری به محتوا ندارد.

سؤال اصلی که اینجا وجود دارد این است که اگر ما بودیم و آیه شریفه، چون زور را به قول نسبت داده و قول یعنی کلام محتوا دار و ظاهرش این است که با محتوای او باطل است و قول از حیث کیفیت متصف به وصف زور نمی‌شود، بلکه صوت که چند مرحله قبل از آن است، متصف به زور می‌شود. غنا وصف للکیفیه،



آن هم کیفیت الصوت. ولی قول الزور که می‌گوییم، کلام باطل، ظهور در محتوای باطل دارد. این دو را چطور می‌خواهیم به هم وصل بدهیم و بگوییم مصداق قول زور، غناست. همان‌طور که در روایات هم می‌بینیم. این سؤال مهمی است که در آینده به آن می‌پردازیم.

سؤال:

من اجمالاً طرح سؤال کردم که راه‌حلش را بعد عرض خواهیم کرد. با ملاحظه همین نکته که اگر ما بودیم و آیه به تنهایی بود آیه سی سوره حج به تنهایی دست ما بود، «اجتنبوا قول الزور»، ظاهرش این بود که یک سخن باطل. سخن باطل یعنی محتوای باطلی دارد. این ظاهرش بود؛ اما سخنی که از حیث کیفیت، باطل است، این ممکن است بگوییم، حداقل در ابتدا به ذهن نمی‌آید. باید ببینیم روایات چه می‌فرمایند و آیا بعد از ملاحظه روایات می‌توانیم بگوییم غنا فرد حقیقی و مصداق حقیقی این است یا مصداق ادعایی و مجازی و تعبدی است؟ این را باید بعد تعیین بکنیم.

پاسخ:

پاسخ آن سؤال این است که این سازگاری ابتدا به ذهن نمی‌آید؛ یعنی ظهور اولیه قول الزور، یعنی کلام باطل و دروغ و غیبت و این‌هایی که محتوایش محتوای مخرب و مضر و باطل است. ولی شما این را بیاورید و تعمیم بدهید نسبت به کیفیت صوت نه کیفیت قول، از محتوا روی کیفیت بیایید، کیفیت هم نه کیفیت قول، بلکه کیفیت صوت. این تعمیم از آن معنای اولیه ظاهر، به این دایره وسیع که کیفیت صوت و اصوات را هم بگیرد، این نیاز به مؤونه‌ای دارد؛ که باید ببینیم که مؤونه، چگونه تمام می‌شود. البته در روایات، به این مسئله تطبیق داده شده و گفته شده، شامل غنا هم می‌شود. منتهی، آیا این فرد حقیقی است؟ فرد حقیقی واضح است؟ فرد حقیقی فرضی است؟ فرد ادعایی و مجازی است؟ فرد تعبدی است؟ این را باید ببینیم چه می‌شود.

در آیات وقتی می‌گوید قول زور غنا هست، آیا این به نحو حکومت است؟ یعنی مثل اینکه می‌گوید الطواف صلاة یا المتقی عالم، یعنی مجازاً و ادعائاً و تعبداً، این دلیل می‌گوید آن، شامل این هم می‌شود؛ که اگر این دلیل تعبدی نبود، می‌گفتیم هرگز شامل نمی‌شود. مثل اینکه می‌گوید المتقی عالم که اگر گفته اکرم العلما، شامل متقی نمی‌شد. ولی دلیل تعبدی می‌گوید متقی را هم ملحق به آن بکن. یا طواف صلاة که اگر دلیل نبود، نمی‌گفتیم طواف هم نماز است؛ یعنی دلیل تعبدی گفته طواف صلاة است. اینکه می‌گوید غنا هم قول زور است، تعبد است؟ یا اینکه یک فرد خفی بوده که امام روی آن انگشت گذاشته است؟



این، طرح بحث است. هنوز در بحث داوری نمی‌کنیم. الان هم نمی‌خواهیم وارد این بحث بشویم. بعد از روایات مبسوط بحث می‌کنیم. فعلاً این دو نکته را خواستیم بگوییم. ظاهراً، اگر در وهله اول ما بودیم و این آیه شریفه، به ذهنمان نمی‌آید که شامل کیفیات بشود. بیشتر ذهنمان در محتواها می‌رفت. قول نیاز به محتوا دارد. این یک جهت است؛ و به همین دلیل بین این قول که ظهور در محتوا دارد، سازگاری با غنا که از کیفیات اصوات است، نیست. این با هم خیلی تناسب ندارد.

چگونه باید این‌ها را درست کرد؟ و للكلام تتمه، اصل بحث را بعد می‌گوییم. شأن نزول آیه، ذبح در حج است. «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» یعنی از شرک در عبادت و از اینکه وقت ذبح، نام بت‌ها را ببرید، پرهیز بکنید. ما الان هنگام ذبایح، نام خدا را می‌بریم. قدیم در عرب جاهلی مرسوم بود که نام بت‌ها را می‌بردند. می‌گوید: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ». از اینکه نام بت را در هنگام ذبح ببرید، اجتناب بکنید. نام بردن هم به لحاظ محتوا است. بحث صوت و این حرف‌ها نیست. شأن نزولش تسمیه به اسم اوثان علی الذبایح هست.

این، طرح بحث در این آیه است؛ بنابراین اول ببینیم که روایات، قول زور را که تطبیق به اینجا داده‌اند، چه می‌گویند؟

استدلال به روایات

تطبیق قول زور بر غنا در روایات

اما شش، هفت روایت ذیل این آیه وارد شده است که قول زور را در آیه، بر غنا تطبیق داده. تطبیقی که ابتدائاً خیلی به ذهن نمی‌رسد. همه این روایات در جلد سیزده، باب نودونه ابواب ما یکتسب به هست. این روایات را به ترتیبی که خواهیم خواند، ملاحظه می‌کنید. اولین روایت، روایت دوم باب نودونه هست. ذیل این آیه، پنج شش روایت را می‌خوانیم. گر چه ممکن است در روایات دوباره اشاره‌ای به این‌ها بکنیم، ولی فعلاً این روایات را، از حیث اینکه در ذیل آیه غنا و آیه قول زور وارد شده، می‌خوانیم.

روایت زید شحام

روایت اول این است وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ جَمِيعاً عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ دُرُسْتٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» قَالَ «قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ»^۱.

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۰۳.



سؤال کردم از آیه شریفه که معنای قول الزور چیست؟ حضرت فرمودند: «قَوْلُ الزُّورِ الْغَنَاءُ». قول زور، غنا است. این روایت، به وضوح می‌گوید غنا، داخل در مدلول و مفهوم آیه هست.

بحث سندی

این روایت طبعاً یک بحث سندی دارد و یک بحث دلالتی؛ اما این روایت، بالاسناد که دارد، سند بالایی است. این روایت را مرحوم کلینی در کافی نقل کرده است که آدرسش هم اینجا هست.^۲ مرحوم صدوق هم در من لا یحضر. سند روایت، در من لا یحضر، سند مرسل‌های است و لذا نمی‌شود اعتماد کرد. مگر اینکه مرسلات باشد؛ اما سند مرحوم کافی در رجالش نام برده شده است. محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد که احمد بن محمد هم از حسین بن سعید هم از محمد بن خالد که ظاهراً پدرش احمد بن محمد بن خالد است که از او نقل می‌کند این‌ها همه رجال معتبر هستند. عن النضر بن سويد اشکالی ندارد. عن زید شحام که از امام صادق نقل می‌کند، مشکلی ندارد. در این سند، فقط یک نفر محل بحث است و آن درست بن ابی منصور است. این درست که از اصحاب امام کاظم و امام صادق: به شمار می‌آید این درست، توثیق خاص ندارد؛ یعنی در نجاشی و فهرست و رجال شیخ و کشی، در این چهار کتاب که کتب اصلی است، توثیقی برای ایشان وارد نشده است.

راه تصحیح و توثیق «درست»

راه اول

راه تصحیح و توثیق «درست»، یکی از طرقی است که ما عرض می‌کنیم. این‌که درست از رجال کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم یا هر دو یا یکی هست؛ و اگر کسی به توثیق عام رجال کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم معتقد باشد و آن را بپذیرد، طبعاً درست هم توثیق می‌شود. توثیق عام در مقدمه کامل الزیارات یا تفسیر علی بن ابراهیم، شامل رواتی می‌شود که نامشان در این کتاب آمده است و درست از کسانی است که اسمشان در این کتاب‌ها آمده است. این یک راه است که رجال کامل الزیارات علی بن ابراهیم را ما به عنوان توثیق عام بپذیریم. این راه را ما سابق تا حدودی بحث کردیم تا به حال می‌گفتیم قبول نداریم. اخیراً در مذاقه جدیدی در مقدمه کامل الزیارات، مطالب دیگری به ذهنمان رسید که مجدداً بحث می‌کنیم. این یک بحث است که تا به حال علی‌الاصول این بود که ما توثیق این‌ها را قبول نداریم.

۲ - الکافی (ط-الإسلامیة)، ج ۶، ص ۴۳۶.



راه دوم

راه دوم، همان راه رجال ابن ابی عمیر هست. ما این را، در سال‌های قبل بحثی کردیم و گفتیم کلام مرحوم شیخ در عده، دلالت بر توثیق مروی عندهای ابن ابی و عمیر و ... این‌ها می‌کند. البته نه اصحاب اجماع، با آن دایره وسیع؛ بلکه چند نفری که در جمله مرحوم شیخ در عده آمده که تصحیح ما یصح نسبت به ابن ابی عمیر و صفوان و بزنی است؛ یعنی هر کس که این‌ها از او نقل بکنند، آن مروی عنده‌شان ثقه می‌شود؛ و آن توثیق عام را ما قبول داریم. درست از کسانی است که ظاهراً ابن ابی عمیر از او نقل کرده، شاید بزنی هم نقل کرده باشد. ما در بحث رجال ابن ابی عمیر و صفوان و بزنی، توثیق عام را فقط قبول داریم. دو نکته را توجه داشته باشید؛ یکی اینکه در جایی که نام مروی عنده آمده باشد، توثیق عام این‌ها را قبول داریم؛ اما اگر مرسله باشد، بگوید ابن ابی عمیر عن رجل؛ این را قبول نداریم.

نظرات موجود در مورد روایات ابن ابی عمیر

در مورد روایات ابن ابی عمیر و مسائل مربوط به ابن ابی عمیر، صفوان و بزنی، این سه بزرگوار، سه نظر وجود دارد:

۱- یک نظر این است که؛ اسم هر کس را ببرند، او ثقه می‌شود و مرسلاتشان هم معتبر است.

۲- بعضی هم هیچ‌کدام را قبول ندارند [نه ثقه می‌شوند و نه مرسلاتشان معتبر می‌شود].

۳- ما بین این دو تفصیل قائل شدیم.

ظاهراً مرحوم تبریزی رضوان الله تعالی علیه، معتقد به تفصیل بودند که؛ آنجایی که اسم نبرند، مرسلاتشان قابل قبول نیست. پس اگر آن شخص مروی عنه را نام ببرند و تضعیفی هم در موردش وارد نشده باشد، این توثیق است و می‌شود آن را قبول کرد.

البته اینکه ابن ابی عمیر یا صفوان یا بزنی از این آقا [ی درست روایتی] نقل کرده یا نکرده، باید سند صحیحی باشد؛ یعنی با توجه به اصول و ضوابط رجالی، اطمینان داشته باشیم که آقای ابن ابی عمیر از درست یا کس دیگری روایت نقل کرده که نسبت به درست، این‌طور است و آن‌طور که در معجم گفته‌اند، ابن ابی عمیر با سند صحیح، از صفوان روایت نقل کرده. البته آقای خوئی و این‌ها، این توثیق را قبول ندارند ولی ما قبول داریم. این هم راه دوم است که درست از روایتی است که ابن ابی عمیر با سند صحیح - در جایی ولو در یکجا، - از او حدیث نقل کرده و موجب می‌شود که این آقا، موثق بشود. تضعیفی هم در نجاشی و شیخ و این‌ها نیست. اگر تضعیف بود، تعارض می‌شد. تضعیف وارد نشده. نقل این‌ها، نشانه صحت این شخص است. اینجا مرسلات و



این‌ها نیست بلکه ابن ابی عمیر از درست نقل کره است و این توثیق عام را علی‌المبنا هر کسی بپذیرد، درست، درست می‌شود.

در مورد کامل الزیارات - که تابه‌حال می‌گفتیم نه - یک تردیدی پیدا شده، ولی نهایی نشده است.

راه سوم

راه سوم هم - اگر درست حافظه‌ام یاری بکند- این است که آقای درست، علی بن حسن طاطری از او حدیث نقل کرده و فکر می‌کنم در عده راجع به علی بن حسن طاطری آمده که - او و یکی دو نفر خود علی بن حسن طاطری از واقفیه است ولی در آنجا دارد که - چیزهایی که او نقل می‌کند و از هر کسی که نقل می‌کند، قابل اعتماد است. نظیر آنچه راجع به ابن ابی عمیر است، راجع به علی بن حسن طاطری - که از واقفیه هست - آمده. ظاهراً درست، از کسانی است که این آقا هم از او حدیث نقل کرده است. این هم قاعده‌ای است که ممکن است درست باشد.

خلاصه

به‌هرحال این سه راهی است که در توثیق آقای درست، می‌شود طی کرد.

- یکی همان رجال کامل الزیارات علی بن ابراهیم است.

- اینکه از رجال ابن ابی عمیر است.

- اینکه از رجال علی بن حسن طاطری هست که آن‌هم مثل ابی عمیر توثیق این‌طوری، دارد.

جریان واقفیه خیلی جریان عجیبی است که یک دوره‌ای همه فضای شیعه را گرفت امام رضا خیلی در شرایط سختی قرار گرفتند جریان واقفی آدم‌های بزرگی بودند علی بن ابی حمزه بطائنی، شلمغانی، همین طاطری، جمع زیادی از اصحاب امام صادق همه وقف شدند و هیچ‌کدام همراهی نکردند و این جریان فضا را فضای سخت و دشواری کرده بود و ردپایش هم در همه‌جا وجود دارد. درهرحال این روایت را با یکی از این مبانی، می‌شود تصحیح کرد. این به لحاظ سند است.

بحث دلالتی

در واقع «قول الزور الغناء» به لحاظ دلالت هم می‌گوید غنا مصداق قول زور است منتهی مصداقیت حقیقی را می‌گوید؟ یا مصداقیت مجازی و ادعایی علی نحو الحکومه را می‌گوید؟ این سؤال مهمی است که بعد به آن خواهیم پرداخت. اینکه حضرت می‌فرماید: «قول الزور الغناء»، یعنی حضرت تفسیر می‌کند؟ یا اینکه قول الزور



الغناء درواقع یک نوع تعلیل است؟ بیان بطن است؟ و آن وقت در ظاهر ما باید بگوییم یک نوع حکومت است. اینکه آیه بیان تفسیر و تطبیق است؟ «قول الزور الغناء»، تطبیق است؟ یا اینکه تأویل است؟ اگر تطبیق باشد، یعنی بیان معنای ظاهری است - ولو ظاهری که باید با دقت کشف کرد- یا اینکه این یک نوع تأویل باطنی است که حضرت، در بطون آن می فرماید و به لحاظ ظاهری، درواقع یک حکومت است؛ به عبارت دیگر تطبیق است؟ یا تأویل؟ بیان مصداق حقیقی است؟ یا مصداق مجازی و ادعایی است؟ به بیان دیگر این غنا که مصداق قول زور به شمار آمده است، آیا مصداق حقیقی است؟ یا مصداق تعبدی؟ و این دلیل مفسر است؟ یا حاکم؟ این «قول الزور الغناء»، مفسر است که معنا را روشن می کند؟ یا اینکه دلیل حاکم است؟ غنا واقعاً مصداق آن، نیست؛ بلکه تعبداً می گوید «المتقی عالم» «الطواف صلاة».

این هم سؤالاتی است که وجود دارد. این تفسیر تعبدی است. اینکه می گویند دلیل حاکم مفسر است، مفسر تعبدی است. این، تفسیر واقعی حقیقی ظاهری است؟ یا یک تفسیر حکومتی تعبدی است؟ این یک دلیل است.

روایت «ابن ابی عمیر»

روایت دوم هشتمین روایت این باب است عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ قَالَ «... قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ»^۳.

بحث سندی

این روایت هم از نظر سند مبتنی بر بحث مرسلات ابن ابی عمیر است. البته این بحث دو تا نکته دارد:

۱- یکی ابراهیم بن هاشم پدر علی بن ابراهیم، صاحب تفسیر است که در همین جا مدفون است. ابراهیم بن هاشم توثیق خاص ندارد. ولی ابراهیم بن هاشم، از کسانی است که ما آن قاعده را در مورد ایشان قبول داریم. شخصیتی مثل ابراهیم بن هاشم با آن جلالت و شأنی که در بین شیعه داشت، نمی شود بگوییم، توثیق خاص ندارد. جایگاهش، جایگاه خیلی برجسته و روشنی بوده و لذا ابراهیم بن هاشم را از باب اینکه از اجلاء هست. هر بزرگی که هیچ قدحی در بابش وارد نشود، با یک قیودی، توثیق می کردیم، آن

۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۰۵.



قبود، در ابراهیم بن هاشم جمع است و لذا ایشان را قبول داریم. قبلاً، چند بار بحث کرده و گفته بودیم که ابراهیم بن هاشم توثیق خاص ندارد. راه تصحیحش چهار تا راه است که این راه را پذیرفته بودیم. ۲- یک نکته هم «بعض اصحابه» که مرسله ابن ابی عمیر است.

در مراسلات ابن ابی عمیر گفتیم؛ یک نظر این است که مراسلاتش قبول هست. یک نظر هم این است که قبول نیست؛ و ما گر چه توثیق عام او را قبول داریم، اما مراسلاتش را قبول نداریم. ولو اینکه جمله شیخ درست است که ابن ابی عمیر از هر کسی نقل بکند ثقه است، ولی مراسلاتش را قبول نداریم. علتش هم به خاطر فحص از معارضه است. وقتی کسی توثیق می‌شود، توثیق شیخ را قبول کردیم. ولی ببینیم که کسی معارض این را هم گفته ضعیف است؟ یا نه؟ وقتی ابن ابی عمیر از انسان مجهولی نقل می‌کند، نامش، دست ما نیست. قطعاً شخصی که ابن ابی عمیر اینجا از او نقل می‌کند، ثقه است. ولی اگر اسمش دست ما بود، ممکن بود کسی بگوید این ضعیف است و معارض پیدا می‌کند؛ و لذا چون احراز عدم معارض اینجا میسر نیست، مراسلاتش اعتبار ندارد. این روایت سندش معتبر نیست.

بحث دلالی

ولی دلالتش عین روایت قبلی است. بعد روایت نهم را بحث می‌کنیم که سومین روایت است.

روایت ابی بصیر

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» قَالَ «الْغَنَاءُ»^۴. آن دو روایت قبلی عبارت «قول الزور الغناء» دارد. ولی اینجا آن جمله را ندارد. ظاهرش این است که غنا هست. آنجا سائل، زید شحام بود، اینجا ابی بصیر است که هر دو، از راویان مهمی هستند

بحث دلالی و سندی

این روایت هم به لحاظ دلالی، همان دلالت را دارد.

به لحاظ سندی، همان قصه سهل بن زیاد است داستان سهل بن زیاد علی‌الاجمال این است که سهل بن زیاد دویست، سیصد روایت دارد و نسبتاً از روات مشهور است. سهل بن زیاد از کسانی است که مدتی در قم بود.

^۴ - همان.



همزمان با او، احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی نیز در قم ساکن بود. انسان سخت‌گیری که عده‌ای را، به خاطر اینکه از ضعفا نقل می‌کردند، یا خودشان مشکل داشتند، از قم بیرون کرد. یکی از آن‌هایی که به چوب او از قم رانده شد، همین سهل بن زیاد است. به همین جهت او را سهل بن زیاد رازی می‌نامند. چون بعد از قم، به ری رفت.

احمد بن محمد بن عیسی اشعری، در یک دوره خیلی تند عمل کرد و خیلی‌ها را از قم بیرون کرد البته بعضی را جبران کرد و برگرداند. این آقا هم از آن افراد است که از قم بیرون شده است. منتهی نجاشی در مورد سهل بن زیاد می‌گوید ضعیف. شیخ هم در فهرست می‌فرماید ضعیف.

فقط شیخ در رجالش توثیقی برایش دارد؛ و لذا در منابع اول، تضعیفش بیشتر است؛ و فقط یک توثیق دارد؛ و این‌ها طبعاً معارض می‌شود. حداکثرش این است که در کلام خودش شیخ در دو کتابش، یک جایی توثیق کرده؛ یک جایی هم تضعیف کرده است.

نجاشی هم اینجا تضعیف دارد. البته فهرست مؤخر است که آن هم تضعیف دارد.

اینکه چقدر می‌شود به این تقدیم و تأخیر در کلام شیخ، توجه کرد و پایبند بود، این هم خودش بحثی دارد. در هر حال خود کلام شیخ، تعارض دارد. تضعیفش هم مؤخر است و مهم‌تر اینکه، نجاشی که اضط و ادق در بحث‌های رجالی بود، به خاطر تمرکز و تخصص ویژه‌اش در این حوزه، بر خلاف شیخ که دایره وسیعی از کارهای علمی را انجام می‌داد، به هر حال آنجا تضعیف شده است.

در رجال کشی هم از فضل بن شاذان تعبیر تندی راجع به او نقل می‌کند و عبارت هو الاحمق دارد. البته مثل علامه و وحید بهبهانی و این‌ها، به دلیل اینکه آدم بزرگی است و روایت زیادی نقل کرده است و اخراجش از قم هم به خاطر سخت‌گیری‌ها و تندروی آن آقا بوده و خودش هم خیلی مرد بزرگی بود، می‌گویند قابل وثوق است. ولی این‌ها حرف‌های متأخرین است. در مجموع، سهل بن زیاد علی رغم اینکه آدم مهمی بود و روایات زیادی نقل کرده ولی تعبیری در مورد او هست که انسان نمی‌تواند اطمینان به ایشان داشته باشد و لذا این روایت معتبر نیست.

روایت «عبدالاعلی»

چهارمین روایت روایت بیست می‌شود. وَ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ جَعْفَرِ الْعَلَوِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ إِشْكِيْبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّرِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَاجْتَنِبُوا



الرَّجْسُ مِنَ الْاَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» - قَالَ «الرَّجْسُ مِنَ الْاَوْثَانِ الشَّطْرَنْجُ وَ قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ» قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» - قَالَ «مِنْهُ الْغِنَاءُ»؛^۵

بحث سندی

البته سند این روایت معتبر نیست مظفر بن جعفر علوی و جعفر بن محمد مسعود و چند تای دیگر توثیق ندارند و علی بن ابی حمزه هم علی بن حمزه بطائنی است که مشکل دارد و بحث‌های زیادی در سندش است. ولی چند تا واضح است که ضعیف است. پس این روایت معتبر نیست.

بحث دلالی

نکته‌ای که در این روایت است این است که شطرنج را «الرَّجْسُ مِنَ الْاَوْثَانِ»، می‌گوید. اینجا به نظر می‌آید خیلی واضح است که مصداق تعبدی است. یک حکومت است و یک تفسیر تأویلی است. والا «الرَّجْسُ مِنَ الْاَوْثَانِ» که بت را نپرستید تا برسد به شطرنج که بگوییم این هم نوعی بت پرستی است. این واقعاً از ظاهر چیزی در نمی‌آید. این یک نوع تعبد است. این هم روایت چهارم است.

روایت «حماد ابن عثمان»

روایت پنجم همان روایت بیست و یک است که وَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ الزُّورِ قَالَ «مِنْهُ قَوْلُ الرَّجُلِ لِلَّذِي يَغْنَى أَحْسَنَتْ»^۶.

بحث سندی

سند روایت بیست و یک کاملاً معتبر است این سند خیلی شسته رفته، منقح، جمع و جور و همه راویان آن از اجلاء بوده و توثیق خاص دارند.

۵ - همان، ص ۳۰۸.

۶ - همان، ص ۳۰۹.



بحث دلالتی

این روایت هم از امام صادق ع است که می‌فرماید: «اینکه کسی به مغنی بگوید بارک الله و تشویقش بکند، قول زور است». آن روایات می‌گفت: «غنا قول زور است» اما این روایت می‌گوید: «تشویق کننده مغنی هم که می‌گوید بارک الله، همین هم قول زور است.» یعنی گناه است. کف زدن و تشویقی که می‌کنند، قول زور است. این هم روایت پنجم شد.

روایت «هشام»

روایت ششم روایت بیست و شش این باب می‌شود. عَلِي بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» - قَالَ «الرِّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشَّطْرَنْجُ وَقَوْلُ الزُّورِ الْغَنَاءُ».^۷

بحث سندی

این روایت هم سند خیلی خوبی دارد.

این هم روایت ششم؛ البته روایت بیست و چهارم هم هست. روایت بیست و چهارم روایت ششم می‌شود. روایت هفتم بیست و ششم می‌شود.^۸ آن هم دارد «اجتنبوا قول الزور»، سندش معتبر نیست. این هفت روایت شد؛ ممکن است یکی دوتای دیگر هم باشد. هفت روایت ذیل این آیه آمده که شش روایت می‌گوید «قول الزور الغناء». یکی هم می‌گوید «قول زور، تشویق غنا است». این، مجموعه روایاتی است که این آیه را این‌طور تفسیر کرده‌اند. در ادامه خود آیه را بررسی می‌کنیم تا ببینیم این روایات چگونه تفسیر می‌شود.

^۷ - همان، ص ۳۱۰.

^۸ - همان.